

یاد ایام

درباره امجدالملوک جاهدیان
شیدای آواز در رنج بیماری



سیدعلیرضا میرعلینقی

همه آنها که در کار موسیقی، عمر گناشته‌اند، اهل یک خانواده هستند؛ حتی اگر مشکلات زندگی امروز، نگاردار که مرتب همدیگر را ببینند. برخلاف آن قول مشهور، بی‌خبری همیشه دلیلی بر خوش‌خبری نیست، اگر چه از مصمیم قلب مایلیم که هیچ‌وقت خبر بد نشنویم. شنیده‌ایم که خانم امجدالملوک جاهدیان که با نام هنری «شیدا» می‌شناسیم‌شان مدتی است که گرفتار رنج جانکاه بیماری شده است. خانم شیدا از بانوانی است که در این سال‌ها فعالیت مستمر هنری – آموزشی داشته و جریغ آواز ایرانی را در حوزه کاری خود روشن نگه داشته است.

معلم آکون همسروی، آقای مسعود جاهد، نوازنده و معلم ارجمند «تی» نیز درگیر مسایل ناشی از این واقعه تأسف‌آور شده است. مشکل خانواده جاهد، باید مساله مورد نظر تمام خانواده موسیقی باشد. دل‌های حساس اهل نغمه، نمی‌توانند از کتار این معضل به سادگی بگذرند و نخواهند گذشت. دفتر موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، خانه موسیقی و انجمن موسیقی ایران، نهادهایی هستند که چشم‌امید اهل موسیقی به هنگام گرفتاری‌ها و تنگناها به آنها دوخته شده است. دلجویی از خانواده هنرمند جاهد و تفحص درباره آنچه برای آنها در عین بی‌نیازی ممکن است لازم و فوری باشد، وظیفه‌ای است که بر عهده فردفرد جامعه عاطفی و مسوول موسیقی در این ملک است. به قول شاعر معاصرمان: «وقت جذب مصایب» را در اینجا مغتنم بداریم و به دیدارشان برویم.

نوانس

به پاس ۷۰سالگی باب دیلن
نماد موسیقی اعتراضی

شهرام پایور

باب دیلن در حالی ۷۰سالگی خود را پشت سر می‌گذارد که به واقع از او به عنوان سیاسی‌ترین خواننده جهان یاد می‌کنند. به قول گزاشگر وال استریت ژورنال، او مسوول و نماد موسیقی اعتراضی در سراسر جهان است. از بهترین نمونه آهنگ‌های دیلن در این زمینه می‌توان به «مان تغییر فراسیده است» (The Time They are A - changin) یا «واخستن در باد» (Blowin in the wind) اشاره کرد. این دو آهنگ در اکثر گروه‌های های ضدجنگ توسط طرفداران صلح اجرا می‌شود. موسیقی باب دیلن هر روز توسط کاربران اینترنت دانلود می‌شود و کسی هم آنچنان که باید قادر به جلوگیری از آن نیست. دیلن هم آهنگساز است هم خواننده و هم ترانه‌سرا که این خود باعث توجه بیشتر مخاطبانش به وی و هنرش شده است. وی در ۲۴ می سال ۱۹۴۱ در شهر کوچکی در مینه‌سوتای آمریکا به دنیا آمد. موسیقی هیجان‌انگیز راک‌اند‌رول و سنترگاردی چون لوئیس برسلیلی، جری لی لوییز و لینل ریچارد



نوازنده پیانوی سبک کانتری، دیلن را سخت تحت تأثیر قرار داد. دیلن بسیاری از آهنگ‌های ریچارد را در مدرسه با پیانو می‌نواخت. در ۱۸سالگی به شکلی بی‌جبری گروه‌های کوچکی را سرورسامان می‌داد؛ جمله «گولدن کوردی»، «لسون گان» و راک «پوریز» با ورود به دانشگاه مینه‌سوتا در مینیاپولیس مجموعه آهنگ‌های سبک فولک (Folk) و کانتری خود را تصنیف و در مجامع عمومی از قبیل رستوران‌ها و کافه‌ها اجرا می‌کرد. در همان دوران بود که با الهام از اشعار شاعر ولزی «یلن توماس» سمت و سوی آوازهای خود را پیدا کرد و نام «دیلن» را نیز به همین دلیل به عنوان نام هنری خود برگزید. در سال ۱۹۶۳ با انتشار آلبوم «چرخیدن ازاد» باب دیلن به سرعت تبدیل به یکی از نمادهای اصیل و شاعرانه تاریخ موسیقی مردمی آمریکا شد. دو قطعه مشهور «واخستن در باد» و «باران سختی می‌خواهد بیاید» به شدت مورد استقبال مردم قرار گرفت و سپس آلبوم «مان تغییر» وی را به مهم‌ترین ترانه‌سرای معترض آمریکا تبدیل کرد. آشنایی وی با جنبش‌های سیاسی-اعتراضی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و نیز پیوند عاطفی‌اش با جوانان بازخواننده پاپ و فولک – برای هر دو نفر – مثبت و مفید بود. بازن به بهره‌گیری از ترانه‌ها و اشعار دیلن هم پای خود را میان طرفداران فراوان محکم‌تر می‌کرد و هم دیلن را به آنان معرفی می‌کرد. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ دیلن بسیار پرکار بود؛ سالانه ۲۰۰ کنسرت، این رقم کمی نیست، اما وی همواره شخصیت خود را به عنوان شاعر، ترانه‌سرا و خواننده جنبش اعتراضی آمریکا حفظ کرد.

چگونه و از چه زمانی موسیقی را آغاز کردید؟
من آموزش موسیقی را از هفت سالگی آغاز کردم، این درحالی بود که خانواده‌ام وضعیت اقتصادی خوبی نداشت. در ابتدا به فراگیری تئوری موسیقی پرداختم و سپس به ویلنسل و کنترباس علاقه‌مند شدم و سپس از اتمام تحصیلاتم در کنسرواتور ملی موسیقی در پاریس همکاری خود را به مدت هجده سال با ارکستر فیلارمونیک رادیو فرانسه آغاز کردم و آن را ادامه دادم ولی در حال حاضر نویسنده و مدیر تولید برنامه‌های موسیقی در رادیو هستم.

به‌عنوان یک کارشناس باسابقه موسیقی، وضعیت موسیقی در کشورهای اروپایی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ سبک‌های مورد علاقه اکثر مردم چیست؟ و آیا این نظر درست است که موسیقی پاپ بیشترین امکانات و فضا را در اروپا به خود اختصاص داده و تسخیر کرده است؟

برای ارابه یک نمای کلی در این زمینه با دشواری‌هایی مواجه هستیم. اینکه کدام نوع موسیقی در اروپا و فرانسه اهمیت بیشتری دارد، پرسش ساده‌ای نیست. به گمان من وضعیت فرهنگی حداقل در فرانسه به شکل کلی ناپایدار، مشکل و تا اندازه‌ای مخاطره‌آمیز است. مردم به دنبال راه‌ها و مداخل راحت‌تری هستند که آنچنان نیازی به دانش و آگاهی برای گوش دادن نداشته باشند. تغییرات از آن زمان آغاز شد که نوع پخش و ارابه موسیقی تغییر کرد و موسیقی به‌تدریج از تالارهای کنسرت بیرون آمد. در حال حاضر آوازهای سبک پاپ و عامیانه در صدر فهرست فروش، پخش رادیویی و اجراهای زنده قرار دارند و متأسفانه در صد پخش موسیقی کلاسیک پایین است.

به موسیقی کلاسیک اشاره کردید. وضعیت این نوع از موسیقی را در اروپا و به‌خصوص فرانسه چگونه می‌بینید؟ موقعیت و جایگاه موسیقی کلاسیک در حال حاضر کجاست؟

هم‌اکنون برای موسیقی کلاسیک، موقعیت سختی وجود دارد. اما این وضع ناامید کننده نیست.

چرا به چنین موقعیتی رسیده‌ایم؟

مردم متقاعد شده‌اند که موسیقی کلاسیک، صرفا متعلق به نجیبگان است که این طرز تفکری اشتباه است. مردم به ندرت موسیقی کلاسیک گوش می‌دهند. شاید به نوعی راحت‌پسندی در گوش دادن به موسیقی مبتلا شده‌اند. می‌خواهند غذا بخورند اما نمی‌خواهند یاد بگیرند چگونه باید غذا بخورند که این، خود نوعی توهم است.

به این ترتیب سرنوشته موسیقی کلاسیک به کدام سمت می‌رود؟

به شکل طنزآمیزی آینده موسیقی کلاسیک وابسته به خارج از قاره اروپاست. به‌طور مثال موسیقی کلاسیک در چین و آمریکای لاتین با استقبال شدیدی مواجه شده است. در این مناطق با نوعی حس کنجکاوی و عطش برای کسب دانش و معلومات مواجه هستیم. گویا تمام دروازه‌های جذب هنر و دانش باز شده است. در مناطق پادشده مردم توجه خود را به سمت نوازندگان جدید و جوان که با خود ایده‌ها و تفسیرهای جدید آورد، معطوف کرده‌اند اما به شکل کلی جهان تغییر می‌کند زیرا نیازمندی تفکر و ایده‌های جدیدی است.

شما تجربیات فراوانی با موسیقیدانان، آهنگسازان و نوازندگان اروپایی و فرانسوی داشته‌اید، نحوه نگرش آنان در زمینه موسیقی غیراروپایی چیست؟ آیا علاقه یا توجهی به موسیقی سایر نقاط جهان دارند؟ مثل موسیقی لاتین، عربی یا کلاشرقی؟

تا آنجا که من اطلاع دارم، موسیقیدانان اروپا و فرانسه بسیار علاقه‌مند هستند تا تبدلات و تعاملات هنری و فرهنگی بین آنان و سایر هنرمندان جهان افزایش یابد. این تعاملات، جوهره اصلی و سرمایه مهمی برای تحول و تکامل هنری و فرهنگی است یا حتی بالاتر از آن، شرطی اساسی برای یک انقلاب در سبک‌های هنری است.

یک نمونه قابل ارابه را نام می‌برید؟

نمونه بارز این تعامل در موسیقی جاز آمریکایی قابل مشاهده است. به طور کلی هر نوع موسیقی که براساس بداهه‌نوازی شکل می‌گیرد، واجد این ویژگی است. در این نوع موسیقی نوازندگان باید فضایی برای «دیگری» ایجاد کنند تا آن دیگری نیز بتواند به بیان ایده‌های شخصی خود بپردازد. در چنین وضعیتی، موسیقی مانند آینه‌ای جهانی عمل می‌کند که بازتاب‌دهنده تمامی نگرش‌ها و تفکرات است. بسیاری از موسیقیدانان و نوازندگان فرانسوی یا اروپایی از تنها و مواد غیرغربی بهره می‌برند و طی آن به خلق، بازتولید، بداهه‌نوازی و ترکیب‌بندی‌های جدید می‌پردازند.

بهترین و موفق‌ترین موسیقیدانان در زمینه تلفیق از نظر شما کدام افراد هستند؟

فکر می‌کنم استینگ (sting) از جمله نمونه‌های موفق و خوبی باشد. وی با مهارت از این تنها و نواهای مختلف و متنوعی از جمله موسیقی روسیه و پروکوفیف بهره می‌برد.

گفت‌وگویی اختصاصی با ورونیک سژه، موسیقیدان، داستان‌سرا و برنامه‌ساز رادیو فرهنگ فرانسه

احساس شادمانی با موسیقی ایران زمین

علیرضا امیرحاجبی



موسیقی آکادمیک، ارکسترال به کدام سو در حال حرکت است؟ این پرسشی است که بسیاری از کارشناسان موسیقی و سایر دست‌اندرکاران این هنر پاسخ‌های متعدد و متنوعی را برای آن در نظر گرفته‌اند اما اکثر صاحب‌نظران در این زمینه معتقد هستند که موسیقی کلاسیک و آکادمیک با نوعی فترت و شاید رکود مواجه است. این نگرانی از آنجا ناشی می‌شود که چرخه اقتصاد و موسیقی بر محور موسیقی پاپ و تا حدودی راک می‌گردد و نه موسیقی کلاسیک. مصر فگرایی مدرن باعث شده تا بسیاری از الگوهای فرهنگی و هنری به طور کلی واژگون و نحوه یا شکل‌های دیگری جایگزین آن شود. حال موقعیت موسیقی کلاسیک به امری تقدیری تبدیل شده است. این دغدغه‌ها و نگرانی‌ها را می‌توان در کلام و گفتار «ورونیک سژه» تهیه‌کننده برنامه‌های موسیقی در رادیو فرهنگ فرانسه نیز حس کرد. سژه تنها یک برنامه‌ساز نیست بلکه یک موسیقیدان و نوازنده برجسته ویلنسل و کنترباس نیز هست. برنامه‌های وی مورد توجه بسیاری از فرانسوی‌زبانان قرار گرفته است تا حدی که روزنامه معتبر لوموند در توصیف سژه و برنامه‌هایش می‌نویسد: «ورونیک سژه هم‌موسیقیدان

ارمنی یکی از بهترین آثار تلفیقی معاصر بود که شنیده‌ام.

عناصرت هنر ایرانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

هنر و میراث فرهنگی ایران عظیم و بسیار غنی است. چه در زمینه ادبیات و چه موسیقی. به آثار خیام، حافظ، سعدی و مولوی بنگرید. شعر فارسی رابطه تنگاتنگی با معنویت دارد. همین امر فضایی را برای موسیقیدانان ایران می‌گشاید تا براساس آن بتوانند به تفسیر و بداهه‌نوازی و بداهه‌نوازی بپردازند. در شعر و موسیقی ایران همه عناصر و اجزا توسط روح، جان و معنی با یکدیگر در پیوند هستند. این میراث غنی باعث می‌شود تا هنر ایران بتواند تا به معرفی هویت خود در سطح وسیع بپردازد.

آیا در حال حاضر موسیقی می‌تواند فرهنگ‌های مختلف را در یک نقطه مرکزی متحد کند؟ به طور مختلف از نظر فرهنگی این توانایی را دارید؟ و آیا این موقعیتی بست‌مدرن نیست؟

هنر ابجدی جهانی دارد. به ترکیب‌ها، درهم‌آمیختگی‌های فرهنگی بنگرید. ما به عنوان انسان روی زمین همگی با هم برابر هستیم. هنر برای من مساوی است با آزادی و امید برای پیوند و دیدار مردم با یکدیگر، آگاه شدن، درک و پذیرش آرای دیگران. چه آن زمان که به نوازندگی مشغول بودم و چه حالا که نویسنده و برنامه‌ساز هستم، تمامی وقت خود را صرف این موضوع کرده‌ام. همواره خواسته‌ام تا پلی بین فرهنگ‌های جهان بسازم. اما در مورد موقعیت پست‌مدرن باید بگویم وقتی از این اصطلاح استفاده می‌کنی، واقعا نمی‌دانم باید چه بگویم یا چه موضعی بگیرم.

برای همین این سوال را مطرح کردم. درباره «معاصر بودن» چگونه می‌اندیشید؟

اصطلاح مدرن در مورد زمان حال استفاده می‌شود و پیشوند «پست» متعلق به آینده است اما من موسیقی را پدیده‌ای ابدی می‌دانم (خنده)... به طور کامل معاصر بودن و مفهوم آن می‌تواند دوران کوتاهی داشته باشد و این تنها آینده است که مشخص می‌کند آیا یک سبک هنری ارزشمند بوده یا خیر که آیا زنده و ریشه‌دار بوده یا اینکه تنها در یک دوره زمانی خاص تأثیر گذاری داشته است. من آثار بسیاری از آهنگسازان معاصر را شناختم و در بسیاری از

موسیقی انگلستان نیز به خوبی آشناست...

بله، استینگ، با موسیقی رئنسانس و عصر طلایی The Doors که تفسیری جدید از قطعه آواجویو اثر الینینیو آهنگساز بشاروک ایتالیایی ارائه دادند یا راوی شاتاکر که با همکاری یهودی متونیه، موسیقی شوستاکوویچ را به موسیقی جاز نزدیک کردند و نیز نگاه استراتونیسکی به موسیقی «پروگولسی».

از همه مهم‌تر؟

و از هم مهم‌تر ژردی ساوال که استاد بی‌همتای تلفیق موسیقی رئنسانس اروپایی با موسیقی عرب-اندلسی جنوب اسپانیاست... از ساوال نام بردم به یاد هنرمند هموطن تو افتادم «گریسستف رضاعی» که موسیقی و آوازهای سلنتاماریایی اسپانیایی را با موسیقی

مقامی و فولکلوریک ایرانی تلفیق کرده است. از نام بردن این تعداد موسیقیدان و آثار عمیق و قابل توجه هر انسان دوستدار موسیقی احساس شادمانی می‌کند. وقتی با ایده‌ها جدیدی چون تفسیرهای محمدرضا مرتضوی روی موسیقی موتزارت و بازخوانی‌های آن توسط تمبک و دف یا با آثار کیوان ساکت با الهام از

موسیقی آنتونیو ویوالدی توسط تار و سه‌تار آشنا شدم احساس خوشحالی زیادی داشتم. اینها واقعا به یادماندنی هستند.

به عنوان یک نویسنده و کارشناس موسیقی نظرتان در زمینه موسیقی معاصر ایران چیست؟ یا چه آثار موسیقایی از ایران آشنایی بیشتری دارید؟ و کدام موسیقیدانان ایرانی را بیشتر می‌شناسید؟

در صدر تمامی هنرمندان موسیقیدان ایران، دو نام برای من حایز اهمیت بیشتری است. اول استاد حسین دهلوی که از شاگردان استاد ابوالحسن صبا بودند که نحوه جدیدی از آهنگسازی را به جهان معرفی کردند و دوم استاد «حسین علیزاده» آهنگساز و نوازنده چیره‌دست سه‌تار.

در صدر تمامی هنرمندان موسیقیدان ایران، دو نام برای من حایز اهمیت بیشتری است. اول استاد حسین دهلوی که از شاگردان استاد ابوالحسن صبا بودند که با بهره‌گیری از سازهای سنتی ایران و کلاسیک غربی و ترکیب موسیقی مدال و نوتال نحوه جدیدی از آهنگسازی را به جهان معرفی کردند و دوم استاد «حسین علیزاده» آهنگساز و نوازنده چیره‌دست سه‌تار.

کدام اثر از استاد علیزاده را بیشتر گوش داده‌اید؟

همنوازی علیزاده با ژوبون گلسپاریان نوازنده دودوک

چپ‌کوک

درباره چند اشتباه رایج در موسیقی
آنچه البته به جای نرسد
فریاد است



ضیاالدین نازم‌پور

اشتباه در استفاده از واژه‌ها و تکرار این اشتباه به نتایج نادرستی می‌انجامد. از جمله این اشتباه‌ها استفاده از واژه «موسیقی سنتی» است. موسیقی وقتی سنت شده دیگر هنر نیست. زیرا شما باید سنت را حفظ کنید و حق عدول و تخطی از آن را نندارید! من آهنگساز اگر قرار باشد موسیقی سنتی کار کنم باید همان چیزی را به اجرا درآورم که در گذشته انجام می‌شده و دیگر خلاقیتی وجود ندارد. اینجا پارامتر اول یک اثر هنری از بین می‌رود. ما در مورد کاربرد واژه «موسیقی ایرانی» هم با نوعی خطا روبه‌رو هستیم.

موسیقی ایرانی شامل انواع بسیار غنی و بنیه‌داری چون موسیقی لری، خراسانی و بلوچی است. همه اینها ایرانی هستند و اگر قرار باشد آن موسیقی را موسیقی ایرانی نام نهم پس بقیه موسیقی‌هایی که ایرانی هستند، تکلیفشان چیست؟ بسیاری از واژه‌های دیگری که در موسیقی کشورمان استفاده می‌شود همین وضعیت را دارند. آن چیزی که تا حد زیادی نظر من و شما را ناامین می‌کند، موسیقی کلاسیک ایران است. حالا اگر تکلیف این واژه را مشخص کنیم، بسیاری از مسایل حل می‌شود. کمانچه به عنوان یک آلت موسیقی دارای لحن خاصی است. حتی کمانچه‌ای که در مناطق مختلف کشور ما نواخته می‌شود لهجه‌ای مختص به خود دارد که بار موسیقایی ویژه‌ای همراهش است. زبردست‌ترین نوازندگان کمانچه موسیقی کلاسیک ایرانی اصلا نمی‌توانند مانند چوپانان بیسواد که در کوه‌های لرستان نوازندگی آموخته‌اند، آن نوع موسیقی را بنوازند. کسی می‌تواند این کار را انجام دهد که در آن محیط و صحرای بزرگ شده و یاد کوه‌ها را احساس کرده باشد.

متقدم در عرصه موسیقی باید جلوه‌های موسیقی خاص را به غیراهل فن نشان دهیم؛ از جمله اینکه یادآوری کنیم موسیقی بدون صدای خواننده هم می‌تواند جذاب و لذت‌بخش باشد. یکی از اشکالاتی که باعث شده این وضعیت ایجاد شود، رواج فضای خوانندسازاری در نهادهایی چون صداوسیما است. من خود، یک‌بار در صداوسیما این موضوع را مطرح کردم. وقتی



تولیزوبون یا رادیو قطعه‌ای را پخش می‌کند و گوینده می‌گوید: لطفا قطعه‌ای از استاد شجریان را گوش دهید! این یک اشتباه محض است. زیرا این قطعه متعلق به استاد شجریان نیست. این قطعه مثلا ساخته زنده‌یاد مشکاتیان است. صاحب اثر اوست و شجریان فقط یک خواننده است. آهنگساز از سازی به نام حنجره او استفاده کرده است (اینکه من اسم استاد شجریان را می‌آورم به این خاطر است که او به بد دل نمی‌گیرد، اما ممکن است خوانندگان دیگر ناراحت شوند). در این بحثی که مطرح می‌کنم، قرار نیست خواننده حذف شود من از شجریان به عنوان حد اعلاای این موضوع نام بردم و منظورم این است که یادآوری کنم قطعه‌ای به نام آهنگساز.

در سینما عکس این موضوع رخ داده است: با اینکه تهیه‌کننده صدها میلیون تومان در فیلم سرمایه‌گذاری می‌کند و کارگران هم به عنوان یک متخصص فیلم را می‌سازد و دستمزش را می‌گیرد و می‌رود؛ اما هیچ‌گاه شما نام تهیه‌کننده را به عنوان صاحب اثر نمی‌بینید پری همین است که شما می‌گویید فیلم «مادر» اثر علی حاتمی است. متأسفانه این اتفاق در عالم موسیقی نیفتاده است و مثلا می‌گویند آهنگی از «سالار عقیلی»! سالار عقیلی که آهنگ نداشته است، این آهنگ صاحبی دارد که آهنگساز و صاحب اثر است. او از حنجره سالار عقیلی استفاده کرده. می‌توانست از حنجره خواننده دیگری استفاده کند. این اشکالاتی که از جانب صداوسیما به وجود آمده وضعیت بدی را رقم زده و متأسفانه وضع به آنچه می‌رود، این روزها می‌بینیم ختم شده است. این چند مورد تنها مشن نمونه خوار بود. قصد نگارنده از بیان این خطاها صرفاً آشنا کردن مخاطب با واقعیت موسیقی ایرانی است و در این بین فرار از کلیشه‌ها هدف من در تمام فعالیت‌های موسیقایی‌ام بوده است؛ هر چند بارها گفته‌ام:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من
آنچه البته به جای نرسد، فریاد است

عضو رسمی کمیته موسیقی ایکوم

ورونیک سژه (سمت راست) در حال اجرای برنامه موسیقی

فلسفه آهنگ

نگاهی به آلبوم سیب، کار جدید گروه سُئل

اندیشیدن به رهایی

نوی بعدی که برگرفته از اپرای خشایار شاه هَندل است، هنوز همان تم آرام را دنبال می‌کند. اما باخ و تارتینی این آرامش را به هم زده تا قطعه ششم که به قول سازنده آن، «گلوک» نوازی سازها با هم در فرم اپرایی به حمایت از درام بر می‌آیند. در ادامه، باز نواها اوج گرفته و در

می‌خواند. اولین آواز: «زیبایی» (kaleidoscope) مجموعه قطعات برای ویلن، اثر سنساز کوبی آهنگساز روس است. این قطعه چهاردقیقه‌ای - Orientale - واقع شالوده این مجموعه قطعات بوده و با پس‌زمینه‌ای آرام و ممتد، گویی شنونده را از خواب بیدار می‌کند.